

مسئله کیفیت آثار منتشر شده و ارتباط آن با افزایش تیراژ کتاب در گفت وگو با احسان رضایی

کتاب‌های خوب در میان انبوه آثار ضعیف گم می‌شود



به گفته احسان رضایی، نویسنده و پژوهشگر ادبی، بی توجهی تعداد زیادی از ناشران در انتخاب کتاب برای چاپ، موجب افزایش تعداد عنوان کتاب چاپ شده در سال، شلوغی وپرتیرین کتاب‌فروشی‌هاوافت شمارگان کتاب می‌شود. که

برخی نشانه کتاب نخواندن می‌دانند. در حالی‌که مخاطب کتاب در ایران باهوش است و کتاب با کیفیت را حتی با قیمت بالا تهیه می‌کند. مسئله کتاب خوان بودن یا نبودن ایرانیان و وضعیت کیفی بازار نشر از مسائلی است که ایرنا در گفت‌وگویی با این نویسنده و فعال حوزه کتاب مطرح کرده است که گزیده‌ای از آن در ادامه می‌آید.

● نظره‌های متنوعی درباره کتاب خوان بودن یا نبودن مردم ایران ارائه می‌شود، به نظر شما مردم کتاب خوان هستند یا نه؟
آمار رسمی سرانه مطالعه، میزان کتاب خوانی ایرانیان را حدود سیزده دقیقه در روز نشان می‌دهند، اما معمولاً درباره این روش آماریکری نکاتی مطرح است، مانند اینکه چه نوع مطالعه‌ای را جزو آمار محسوب می‌کنند. برای مثال مطالعه کتاب‌های درسی، ادعیه مذهبی و خواندن قرآن باید جزو سرانه قرار بگیرد یا نه. درباره این مسائل نظره‌های مختلفی ارائه می‌شودکه همه در جایگاه خودمحرتم جمله من اگر بخواهد درباره کتاب خوانی مردم صحبت کند، تاحدی بر اساس مشاهدات شخصی وتحلیل خودش از داده‌های بازار نشر اظهارنظر می‌کند. با این توضیح، درک و دریافت شخصی من این است که مردم ما برخلاف آنچه گفته می‌شود، کتاب می‌خوانند، خوب هم می‌خوانند، اما کتاب خوب را می‌خوانند. یعنی اگر جایی میزان کتاب خوانی پایین می‌آید، یعنی برای آن ها کتاب خوب تولید نمی‌کنیم.

● ناشرهای خوب متعددی داریم که در طول سال عنوان‌های ارزشمندی منتشر می‌کنند، منظور شما از کتاب خوب چیست؟
ما آمار تولید کتاب در کشور را داریم که طبق آن تولید کتاب ما بالای ۱۰۰ هزار عنوان در سال است که بین ۲۵ تا ۴۰ هزار عنوان از آن تجدید چاپ است و بیش از ۶۰ هزار عنوان کتاب چاپ اول است. اگر ۶۰ هزار عنوان رابر تعداد روز، سال و ساعت‌های روز تقسیم کنیم، می‌بینید اگر فرد عادی در طول شبانه روز هیچ کاری نکند و هر ساعت، یا نیم ساعت، اصلاًهر ربع ساعت یک کتاب را سریع بخواند، حتی تمام این‌ها را یک دور هم نمی‌تواند به سرعت بخواند. اتفاقی که می‌افتد این است که وپرتیرین کتاب‌فروشی‌هاشلوغ می‌شود. کتاب‌های خوب در میان انبوه آثار کتاب سازی و کتاب‌های ضعیف گم می‌شود. آن افت شمارگان (تیراژ) هم که برخی نشانه کتاب نخواندن می‌دانند، از همین جامی آید. ظرفیت کتاب خواندن جامعه مشخص است که روی هم چقدر می‌خوانند، حالادیگر مسئله ریاضی است وقتی آن طرف معادله ثابت است، این طرف هرچه تعداد عنوان‌ها را بیشتر کنیم، تیراژ می‌آید پایین. ما ولع واشتیاقی برای عدد داریم تا تعداد ناشر زیاد وتعداد ناشر بالایی داشته باشیم وگزارش بدسیم که تولید کتاب در این سال نسبت به سال‌های گذشته بیشتر بوده‌واین نشانه رونق فرهنگی است. درصورتی که هیچ وقت نمی‌پرسم که چه تعداد از این کتاب‌ها خوب و قابل تأمل اند؟ همه سیاست‌گذاری‌هایی که در کشور انجام می‌شود بر اساس همین میل به بالا بردن عدد است. برای مثال می‌خواهیم در نمایشگاه کتاب به ناشری عرفه‌ای بدهیم، این ناشر باید در چند سال اخیر تعداد مشخصی کتاب منتشر کرده باشد. نه اینکه فلان تعداد کتاب باکیفیت داشته باشد که مثلاً نامزد یکی چند جایزه ادبی شده باشد.

● کتاب خوب از چه مسیری باید شناسانده‌شود؟ مسئولیت معرفی کتاب برعهده ناشر است یا شرکت‌های پخش و کتاب‌فروشی‌ها؟ از طرفی شاهد فعالیت گروهی در فضای مجازی برای معرفی کتاب هستیم. کدام روش تخصصی‌تر و تأثیرگذارتر است؟
هر کتاب خوبی به یک زنجیره و چرخه نیاز دارد. بخش نخست زنجیره نگارش وترجمه و بخش دوم، تولید کتاب است. انتخاب فونت، کاغذ و طرح جلد و نوع چاپ در بخش دوم جای می‌گیرد. بخش سوم این زنجیره، توزیع و بخش چهارم تبلیغ کتاب است. بخش‌های بعدی مثل تجاری سازی کتاب و بازخورد هم داریم که از اینجا چرخه دوباره به بخش ابتدایی می‌رود و نویسنده یا مترجم با بازخورد قبلی و درآمدی که از تجاری سازی کتاب گیرش آمده، می‌رود سراغ کتاب بعدی. تبلیغ کتاب بخشی از زنجیره تولید و فروش کتاب است یعنی ناشر همان مقداری که برای تولید اثر وقت می‌گذارد، باید برای تبلیغ آن وقت بگذارد و هزینه کند. اینکه یک بلاگر کتاب یا کتاب دوست، برای کتاب تبلیغ می‌کند در جای خودش بسیار ارزشمند است، اما در تمام دنیا تبلیغ کتاب یکی از وظایف ناشر است و ناشرها بخش‌هایی برای این کار دارند که خیلی جدی برای دیده شدن کتاب تلاش می‌کنند. بنابراین همان قدر که لازم است ناشرهایی داشته باشیم که روی انتخاب کتاب حساس باشند و هر کتابی را منتشر نکنند و در پذیرش کتاب سخت‌گیری کنند، به تبلیغات کتاب هم نیاز داریم. چیزی که متأسفانه در کشور ما دیده نمی‌شود، هم اغلب ناشرها تلاشی برای تبلیغ کتاب نمی‌کنند و هم اینکه سخت‌گیری در انتخاب کتاب برای نشر را شاهد نیستیم. در نتیجه چرخه فعالیت نشر در ایران حرفه‌ای نیست و نمی‌تواند مردم را به خواندن و بیشتر خواندن ترغیب کند.

● اینکه می‌گویید نباید هر کتابی چاپ شود، باعث محدودیت آزادی بیان نیست؟ یعنی با این منطق فقط نویسندگان مشهور باید کتاب چاپ کنند.
من نگفتم مانع آزادی بیان افراد بشویم. گفتم خوب است ناشر فیلتری داشته باشد وهر کتابی را قبول نکند، بلکه گزینشی داشته باشد که در آن استعدادیابی کند. حتی اگر آن هم نبود تعریفی داریم با عنوان ناشر- مؤلف که هر فرد می‌تواند خودش کنایش را منتشر کند. اما یک ناشر دغدغه مند باید روشی برای انتخاب یا رد کتاب داشته باشد. عده‌های عجیبی درباره تعداد دفعات رد کتاب‌های معروف دنیا داریم که درظاهر رکوردش برای رمان «دن و هنر نگهداری موتورسیکلت» نوشته رابرت پرسیک است که ۱۲۱ بار توسط ناشران مختلف در چند کشور انگلیسی زبان رد شد. البته این کتاب اثری خوب است که وقتی به چاپ رسید در مدت دو سال، ۵ میلیون نسخه فروش رفت، ولی وجود چنین آمارهایی نشان می‌دهد اتفاق «رد» کردن کتاب توسط ناشرها، مسئله مهمی است که متأسفانه در نشر ایران کمتر اتفاق می‌افتد. من اگر کتابی برای انتشار داشته باشم هرچقدر هم بی‌کیفیت باشد باز هم می‌توانم برای آن ناشری پیدا کنم. در بدترین حالت مبلغی پرداخت و کتاب را چاپ می‌کنم. این نشرها خیلی راحت تبلیغ هم می‌کنند که «فلان قدر پدیده تا نویسنده شوی.»

عاشقانه سرای روزهای روشن

دقایقی با مهران پوپل، شاعر جوان اهل افغانستان، درباره شعر و ادبیات و روزگاری که از سر گذرانده است



من در سال‌های اخیر در مقابل آن‌ها که همه مردم شهر ما را با کشتن و دریند کشیدن، مطیع خودشان کرده بودند، برایشان ایجاد شده بود. می‌پرسیدند: چه کسی تو را حمایت می‌کرد تا در مقابل مجاهدان ایستادگی کنی؟ یا از چه افرادی دستور می‌گرفتی؟ من هیچ جوابی برای این سؤال‌ها نداشتم و هر بار که می‌گفتم از طرف کسی حمایت نمی‌شوم، با مشت بر سر و صورت من می‌کوبیدند. وقتی چیزی دستگیرشان نشد، همان طور که مرا روی زمین خوابانده بودند، سر و صورتم را با دستمالی پوشاندند و مدام روی صورتم آب می‌ریختند، جوری که امکان نفس کشیدن وجود نداشت. هر بار که تا مرز خفه شدن می‌رفتم، آب ریختن را متوقف می‌کردند و باز داستان تکراری سؤال‌ها و جواب نداشته من و ضربات مشت و لگد، دیگر نیمه بیهوش بودم که از شکنجه دست برداشتند. کشتن‌شان مرا به داخل اتاقی بردند و دست‌هایم را طوری دستبند زدند که نمی‌دانم چگونه توضیح بدهم. ما در هرات به آن نوع دستبند زدن می‌گویم «چیپه وُلچک». یک ویدئو را که دقیقاً در همین لحظه‌ها از من ضبط کرده بودند و بعدها در رسانه‌ها منتشر شد، اگر دیده باشید دقیقاً به متوجه منظوری می‌شوید. پاهای مرا نیز با ریسمانی به هم بستند و گردنم را با ریسمان دیگری و آن سر ریسمان را هم به یک صندلی که در اتاق بود.»

● به خانه تو نمی‌آمدم چه می‌کردم؟
بعد از اینکه می‌روند و تنها می‌شود، بارها برای خلاصی از طناب‌ها تلاش می‌کند و در نهایت موفق می‌شود، «سرنجام توانستم پاهایم را از طناب در بیاورم و روی پاهایم ایستاده شوم.» می‌گوید معجزه همین جانفناقی افتاد، «دست‌های من که با دستبند به گونه‌ای بسته شده بود که با کوچک‌ترین حرکت دست، موجب درد شدید و بازوهای می‌شد، از آن حالت برگشت و اکنون دست‌هایم در پشت سر به حالت عادی بسته شده‌است. در حالت عادی اصلاً امکان ندارد وقتی دست‌ها آن‌گونه پشت شانه به هم دستبند خورده باشد، چنان راحت پشت سر بیایند. اینجا دیگر توانستم گره ریسمانی را که به صندلی وصلم کرده بود باز کنم.» خوشبختی دیگری هم این بود که در اتاق قفل نبود. با همان دست‌های دستبند خورده موفق می‌شود به دیواری بالاشود و خود را آن سوی دیوار پرت کند، «اینجا هم خدا یاری‌ام کرد. کنار دیوار تل خاکی بود و آن طرف تر صندلی شکسته‌ای که وقتی آن را روی تل خاک گذاشتم، بالا رفتن برایم سهل شد و بعد می‌رود به سمت خانه‌شان: «... برادرم بازه آهن بر دستبند را برید. دو شب دیگر در زنده جان ماندم. هنوز سر و صورت‌م ورم داشت و گیج بودم. از آنجا با کمک آشنایان به هرات رفتم. چون می‌دانستیم در مسیر به خانم‌ها گیر نمی‌دهند، یک چادر زانه بپوشیدم و در خود ر بین خاله و مادر بزرگ خود نشستیم.»
روز پنهانی در هرات بودم و بعد دنبال راه قاچاقی تا بیایم ایران که این هم داستان خودش را دارد و بعد از چند مرتبه تلاش محقق شد. اما همین قدر بگویم که، غریب بودم و درمانده آدم سویت/ مرا ببخش که ناخوانده آمدم سویت/ میان خانه من جنگ شعله ر شده بود/ به خون کودک من نان خشک تر شده بود/ میان آن همه درد و آلم چه می‌کردم؟ به خانه تو نمی‌آمدم چه می‌کردم؟»

نمی‌تواند آن را صحبت کند. مطمئتم چندی دیگر در هرات هم همین فارسی ستیزها، چنان در زبان فارسی حل خواهند شد که زبان پشتون خود را نیز یادشان خواهد رفت.»

این البته مفهومی است که در سروده‌های مهران نیز به چشم می‌خورد: «... کاخ ما از باد و از باران نمی‌یابد گزند/ این زبان پارسی این تاختن‌های شما/ پشت این دژ خنجر و خود مغول افتاده است/ می‌رسد دور سپر انداختن‌های شما/ کندن کوه زبان پارسی ناممکن است/ خُرد خواهد شد کلنگ کوهکن‌های شما/ عمر را کردید صرف غصب باغ پارسی/ شد کویر از آن جهت دشت و دمن‌های شما.»

● مقابله با دگمیت با سلاح کلمه
علاقه او به وطن، فرهنگ و زبانش، باعث شده تا در بزنگاه‌های مختلف با سلاح شعر و کلمه، بارها به دفاع از آن‌ها برخیزد. چیزی که البته به مذاق طالب و خواسته‌هایش هیچ‌گاه خوش نیامده‌است و در نهایت باعث می‌شود برای او حکم ارتداد صادر، دستگیر و حبسی شکنجه اش کنند. می‌گوید معجزه بود که توانسته از دستشان فرار کند: «دومین روز سقوط هرات به وسیله طالبان دستگیر شدم. همان شب شکنجه‌ام کردند. به احتمال ۹۹ درصد فردای همان شب اگر معجزه‌ای رخ نمی‌داد و نمی‌توانستم از جنگشان در بروم حالا نزدیک به سه سال از مرگ من گذشته بود. فردایش قرار بود حکم ارتداد من را که کم و بیش دوسال قبل از آن صادر شده بود، در بازار زنده جان اجرا کنند. من تنها کسی بودم از شهرستان خودمان که باقی مانده بود و علیه توحش طالب، مقابله می‌کردم و مردم را برای ایستادگی در برابر جنایات آن‌ها تشویق می‌کردم. این عقده برای آن‌ها از آنجا شکل گرفته بود.»

● حادثه تلخ دومین روز سقوط هرات
ساعت حدود چهار عصر دومین روز سقوط هرات است. به دلیل این اتفاق تلخ، مغموم و بهت زده نشسته است و اخبار را دنبال می‌کند. صدای در خانه بلند می‌شود، در را که باز می‌کند، هشت نفر طالب مسلح را می‌بیند که آمده‌اند او را با خودشان ببرند و می‌برند. چندی که می‌گذرد او را می‌فرستند به زنده جان. در میان راه چشم‌هایش را هم می‌بندند. باریسیدن به مقصد شروع می‌کنند به شکنجه دادن. می‌گوید: «نمی‌دانم شکنجه را چگونه باید توضیح بدهم... این نوع شکنجه را اقبال‌در فیلم دیده‌ایم بودم. پس از اینکه دقایقی با جوب به پاهای من زدند، اطرافم نشستند و سؤال‌هایی می‌پرسیدند. سؤال‌هایی که به دلیل ایستادگی و مبارزه بدون هراس

محمدکاظم کاظمی در یادداشتی که درباره او نوشته است: آزادی خواهانه، جرم یوسف در روزهایی سروده شد که جوانه‌های امید رفته رفته در دل او وهم وطنانش سبز و سبزتر می‌شده است. اما ناگهان ورق زندگی‌شان برمی‌گردد. در شعرهای مهران که همگی دغدغه مند است همیشه یک نگرانی بزرگ به چشم می‌خورد. خودش می‌گوید: «دوران جمهوریت بود و دغدغه‌های بیشتری نداشتم. دوسه سال پیش از سقوط بود. بعد اما کارهایم بیشتر اجتماعی میهنی و به گونه‌ای سیاسی شده‌است.»
وقتی می‌پرسم آیا می‌توانیم به زودی شاهد یک کتاب دیگر از او باشیم، می‌گوید: «به این تازگی‌ها گمان نمی‌کنم، اما در آینده دور حتماً ان شاء...»

او چنین مضامینی را یکی از تفاوت‌های اشعار فارسی زبانان افغانستان و ایران می‌داند، «شاعر افغانستان رسالت‌هایی دارد که مدتی بر وضعیت حاکم بر کشورش است. علاوه بر این، در افغانستان واژگانی داریم که در ایران زیاد استفاده نمی‌شود یا حتی ممکن است به معنایی که در افغانستان استفاده می‌کنیم اینجا اصلاً شناخته شده نباشد. ما لهجه دری را بیشتر استفاده می‌کنیم و اینجا بیشتر لهجه اصیل فارسی استفاده می‌شود.»

● فارسی ستیزها روزی در همین زبان و همین فرهنگ حل می‌شوند
از زمان روی کار آمدن طالبان در افغانستان، یکی از مسئله‌هایی که با آن سر ستیز برداشته‌اند، زبان فارسی است و در این راه کنش‌های عجیب غریبی هم داشته‌اند. یکی از این اقدامات، به همراه آوردن مترجم در دیدار با سران ایرانی بود. وقتی از مهران می‌پرسم نگاهش به این مسئله چیست؟ می‌گوید: «محمدکاظم کاظمی شعری دارد که در بخشی از آن می‌گوید: وطن فارسی نه آن قریه ست، که به تاراج این و آن برود/ روزگاری در این وطن حتی مغولان فارسی زبان شده‌اند. همان‌طور که همه ما در کتاب‌های تاریخ خوانده‌ایم. این زبان و فرهنگ فارسی حتی روی مغول تأثیر گذاشته است و حتی نوادگان تیمور نیز خدماتی به زبان فارسی انجام داده و بین فارسی زبان‌ها و این فرهنگ سترگ و بزرگ حل شده‌اند. مطمئناً این زبان، یبیدی نیست که با این بادها بلرزد.»
و صحبت‌هایش را همچنان ادامه می‌دهد: «پوپل برگرفته از پوپل زایی است که یکی از پیرهای قوم پشتون است. من از طرف پدر پوپل زایی پشتون هستم و از جانب مادر بازرکایی پشتون. در زنده جان نیز قریه‌ای داریم به نام پوپل زایی که چنان در بین فارسی زبان‌ها و این فرهنگ حل شده‌اند که حتی کسی مثل من که زبان مادری‌اش پشتون است،

● انجمن‌ها و جلسه‌های شعر، خودخواهی آدم را کم می‌کند
همچون اغلب افرادی که سرنوشتشان با شعر و شاعری گره خورده، از سن کم با کتاب‌های شعر د مخور بوده‌است و از یک جایی به بعد چرقه‌ای در ذهنش روشن می‌شود که خودش هم می‌تواند شعر بگوید، «کلاس هفتم یا هشتم بودم که کم‌کم احساس کردم می‌توانم چیزهایی بسرایم و شروع کردم به نوشتن. تا حدی فکر می‌کردم وزن هم دارد. روزی یکی از استادانم همین چیزهای را که نوشته بودم خواند و اصلاً باورش نمی‌شد که مال من باشد. اینجا بود که احساس کردم می‌توانم شاعر خوبی باشم.» و در ادامه به تدریج قدم در مسیر جدی‌تر می‌گذارد، پایش به انجمن‌های ادبی بازمی‌شود و بیشتر می‌سراید و قوی‌تر. کم‌کم با انجمن ادبی هرات نیز آشنا می‌شود، جایی که هر چهارشنبه جلسه‌های نقد شعر برگزار می‌شده و حساسی پیگیری می‌شود. می‌گوید: «با همین جلسه‌ها پخته‌تر شدم و باعث شد تا هم باایم به جلسه‌های شعر دیگر باز ش‌ود و هم بیشتر با کتاب و کتاب خواندن مأنوس شوم. همه این لحظه‌ها باعث شد تا بدانم از شعر خیلی کم می‌دانم.»
مهران بودن در فضای شعر مشهد را نیز تجربه کرده است، «به لطف آشنایی با محمدکاظم کاظمی هم با انجمن ادبی اینجا آشنا شدم و هم با شاعران دیگر.» و معتقد است حضور در جلسه‌ها و انجمن‌های ادبی، تأثیرات خوبی برای شاعران مخصوصاً تازه‌کار به دنبال دارد: «بعد از اینکه با انجمن ادبی هرات آشنا شدم و جلسه‌های نقدشان، همه چیز تغییر کرد. بعد از اینکه شعر من، البته اگر بتوانم آن‌ها را شعر بنامم، زیر چکش نقد استادان قرار گرفت، متوجه شدم که از شعر واقعا کم می‌دانم. اولین کاری که جلسه‌های نقد شعر با شاعر می‌کند، این است که تو را متوجه می‌کند شعر دری‌ای بی‌کرانی است و تو فقط یک قطره از آن می‌دانی و اگر قرار است بیشتر بدانی باید مطالعه‌ات را بالا ببری. این جلسه‌ها خودخواهی آدم را پایین می‌آورد.»

● جرم یوسف، عاشقانه‌های روزهای روشن
مهران سال ۱۳۹۷، یعنی وقتی هنوز در افغانستان بود، یک کتاب شعر به نام «جرم یوسف» منتشر کرد. کتابی که بیشتر اشعار آن غزل‌های عاشقانه است و کدام شاعر است که عاشقانه نسراید؟ اما بررسی روندی که پیش گرفته است، یک نکته

راه خوبی عیان می‌کند، اینکه تفکر او و کلمه‌ها و ترکیب‌هایی که کنار هم می‌چیند، از وادی عاشقانه سرایی به دنیا کشیده شده‌است که عنوان اجتماعی یا سیاسی را به خود می‌گیرد یا به تعبیر

●

رمان نوجوان تازه نشر ادامه منتشر شد

نقشه‌ها چه نقشه‌ای برایمان دارند

«رقابت کوهستانی» به قلم ایرلیس هانتز، اثر نوجوان دیگری از نشر ادامه «کودک و نوجوان نشر اطراف» است که به تازگی با ترجمه ملیکا خوش‌نژاد، روانه بازار کتاب کودک و نوجوان کشور شده است.

این رمان قصه پنج دختر و پسر ۱۳ تا ۱۵ ساله است که وارد یک مسابقه نقشه‌کشی شده‌اند و می‌خواهند با بزرگ ترها، با زمان و حتی با خودشان مسابقه بدهند. هر روز از سفر این بچه‌ها پر از خطر، سرگرمی، شوخی‌های بامزه و حس‌هایی آشنا مثل ترس یا دل‌تنگی است. بعد از خواندن این ماجراها جور دیگری به نقشه‌ها نگاه می‌کنید و ممکن است بخواهید داستان پشت هر نقشه کوچک و بزرگی را کشف کنید، از ته‌وتوی جریان نام‌گذاری رودخانه‌ها، خیابان‌ها و مسیرهای فرعی هر جنگل یا شهری در جهان سر در بیاورید و به دنیای پشت لوکیشن‌ها و جی‌پی‌اس‌ها و نقشه‌های اینترنتی سفر کنید.

به گزارش خبرگزاری ایبنا، کتاب «رقابت کوهستانی» برنده جایزه کتاب سال کودک و نوجوان نیوزیلند شده است. این اثر از مجموعه «جوان و جهان» در بخش رمان‌های نوجوان ادامه است که مخاطب را با ادبیات نوجوانی در

کوشه و کنار دنیا آشنا می‌کند تا شیوه‌های مختلف نوشتن، فکر کردن و زندگی در کنار یکدیگر را بهتر بشناسد. این مجموعه تا کنون سه عضو دارد: «سفر به سرزمین‌های غریب»، «قطاری که ایستگاه نداشت» و «رقابت کوهستانی». نویسنده این کتاب ایرلیس هانتز است. ایرلیس هانتز حالا هفتادساله است و در زندگی‌اش شغل‌های عجیب غریبی داشته؛ مثلاً در فیلیپین معلم بوده و در سنگاپور آرشيو نامه‌ها را مرتب می‌کرده است. مدتی نفاقتچی قلعه‌های تودرتو بوده و بعضی وقت‌ها داور جشنواره‌های ادبی. حالا هم از نیوزیلند برای مجموعه دارهای عربستانی سنگ می‌فرستد. این نویسنده ماجراجور در لندن به دنیا آمده است، اما حالا در شهر ویلینگتون نیوزیلند زندگی می‌کند؛ در سرزمین پادها، شهری افسانه‌ای که احتمالاً در فیلم‌های «ارباب حلقه‌ها» صخره‌ها و طبیعت اسرارآمیزش را دیده‌اید. او عاشق نقشه‌هاست. فکر می‌کند نقشه‌ها را هنما‌های هیجان‌انگیزی هستند که پای ما را به دنیا‌های جدید باز می‌کنند.

برای همین هم به دانشگاه کمبریج رفت تا جغرافیا بخواند و از دنیای پیچیده نقشه‌ها سر در بیاورد؛ اما نقشه‌های توی کتاب‌های

درسی انکار به اندازه نقشه‌های رمان‌ها و داستان‌ها، جادویی و خیال‌انگیز نبودند. برای همین خودش دست به کار شد و رمان‌های هیجان‌انگیزی درباره دنیای نقشه‌ها نوشت.

این رمان در ۲۴۸ صفحه، شمارگان هزار نسخه و بهای ۲۲۰ هزار تومان منتشر شده است.

